

سخن، بی پرده باید گفت
 وقت رازپوشی نیست
 اگر دشمن، ز بیم نام تو، بر خویش
 می لرزد
 و می کوشید تا گرد فراموشی
 بپاشد روی نام تو
 دلم می گیرد از این همبردان و
 ز همراهان
 که از خاطر، تو را بردند
 ندانم من
 ز روی سهو
 یا از عمد
 تو را و رادمردی تو را بُردند از خاطر
 تو را، شیر بزرگ شرق
 تو را، ای مظهر آزادی، حتی
 به نامی، یاد نمودند
 و قلب عاشقانت را
 به یادی، شاد نمودند

 اگر او را، همان طاغوت
 به زندان برد
 ابرمرد وطن، گر عاقبت در بند زندان
 مرد
 چرا با سورة الحمد
 روایتش را به جنت، شاد نمودند؟!
 و نامش را
 پس از آزادی مردم
 چرا آزاد نمودند؟!

 دریغی نیست
 تو، یادت همچو خورشید فروزان
 جاودان ماند
 و نامت را
 هزاران سال دیگر نیز
 هر آزاده‌ای، با شوق
 می خواند
 و می داند
 که در روز مصیبت
 همچو کوهی استوار
 از پا نیفتادی

و در سیل حوادث
 سرگران، چون کوه، استادی

 دلی آزرده دارم، من
 و اینک سر
 ز حسرت، در گریبان برده دارم، من
 ولی، اندوه من، دیری نمی پاید
 و ای محبوب من
 آن روز می آید
 که این مردم
 بدانسانی که تو می خواستی
 دل شاد می گردند
 و از هر بند
 به هر نامی که باشد
 عاقبت آزاد می گردند

 نمی دانی که بعد از تو
 چه بر ما رفت؟!
 و چه گل‌های سرخی
 بهتر از صد گل
 هزاران گل
 به روز تیرباران‌ها
 به روی خاک افتادند؟!
 چه تختی‌ها
 پس از آن گونه سختی‌ها
 به مردی، جان سپردند و به پیش خصم
 جوانمردانه استادند

 تو بودی اوستادِ مردی و رادی
 تو درس رادمردی را
 به مردان یاد می دادی
 و ما پویندگان راه تو
 تا روز پیروزی
 و بهروزی
 به جان، راه تو را پیوسته می پوییم
 و می گوئیم
 گرامی باد نام تو
 و نامی باد
 نام تو